

# مکتب افغانی

« سقراط »

( ۲ )

محمد عظیم خان آریزوی

ما باید فیصله کنیم و همین چیز بود که ناتان ازان احتراز میکرد لاکن اگر ما همان سنگ محک ناتان را در میان بیندازیم یعنی اگر غور کنیم که کدام يك از شاگردانش بعشق لاهوتی فلسفه بیشتر علاقه داشته چاره کار ما میشود، اما این محک را مدت مدیدی قبول نمیکردند و متردد بودند که آیا بفلاطون بسیار تر اعتماد شود یا زینوفیون و یا یاد داشت های اندک ارسطاطالیس را جمع بحکمت سقراط معتبر است و یا سقراطیون صغیر وارث حقیقی خواهد بود، ولی میتوان گفت که این منازعات در آخر بخیر افلاطون اختتام میابد و درین صورت البته شهادت سقراطیون دیگر و ارسطاطالیس بی کم و کاست ردی گفته نخواهند شد، مثلاً اگر ارسطاطالیس از يك محکم سقراط اطلاع داده نمیتواند و خبر او بفلاطون منسوب میگردد قیمت آن دو چند است چرا که مشاراً و آلیه، استاد شخص او بوده است و اگر سقراطیون دیگر حکم و افکار او را نمیدانند اقلان بما اشاره کرده میتوانند که در کدام تحریر فلاطون حکم سقراط را جستجو نمائیم نلی همین سقراط است که او را فلاطون در ( دیالوگ ) های خود برغبت زیاد رول مهم و رهبری را میدهد بقرار کشفیات هر روز آثار ذیل فلاطون بیشک سقراطی شمرده میشود: « اپولوژی »، « کریطون »، « پروتاگوراس »، « لاکس »، « کار میداس »، برخلاف فوق آثار « مینون »، و « گورگیاس » تحت بحث اند و آقعا مینون دارای حکمت مخصوصه فلاطونی میباشد و آن همان درس است که معرفت را دوباره بخاطر آوردن تعریف کرده است:

خوب اگر ما از این نقاط نظر سعی نموده حکم سقراط را واضح نمائیم چه میابیم؟ آیا سقراط حکمت هم داشته؟ بعضی منکر اند و میخواهند سقراط را محض يك شخص بیدار کننده اخلاقی و دینی بگویند. نظریه فوق را دو چیز تأیید میکند، اولاً سقراط در نطق دفاعیه بحضور منصفین عمل تدریس خود را نسبت به ملت آتن به يك اسپ سوار تشبیه میدهد که اسپ را از تنبلی و کندی متماً دیا مهمیز نماید.

ثانیاً دیا لوک های فلاطون ظاهراً با اعتراف نادانی رهبر دیا لوک ( سقراط ) خاتمه میابد و نه با يك مفهوم تعریف شده مکمل و تیار مگر نه این دلیل و نه آن دلیل نافی فیلسوفی سقراط نمیشود؛ خوب پس يك مشکک بود؟ ( در اینجا مراد از مشکک همان ثابت بعقیده فلسفی است که حصول معرفت با یقین و حقیقت عام الاعتبار را ناممکن میداند ) مدعیان جدید او ( اگر چه بزعم خود مداح و و صاف او میباشند ) او را مشکک نمیدانند بلی مشکک نسبت مگر مدرس دینی هم نبوده بلکه يك نقاد است و انتقاد او چنانچه با انتقاد فلسفی مخصوص بوده مفید و ثمردار هم بود؛ این سخن را اپولوجی فلاطون صریح نشان میدهد زیرا خیالات مثبت سقراط را روایت میکند وقتی که من بهر طرف میروم بهیچ چیز دیگر اندیشه ندارم جز آنکه جوانها و پیرها را در بین شما متقین بسازم که اینقدر غم جان و مال لایق نیست جز برای روح که حتی الامکان خوب بشود زیرا مال هنر را پیدا نمیکند بلکه بالعکس هنر مال را پیدا میکند، همین طور با منصفین حرف زد و در اینجا اگر چه مخفیانه اظهار میدارد که هیچکس بر غلبت بدی نمیکند مگر چیز یکم مهم است فقره اساسی اوست که میگوید انسان کشش کورانه را نباید تعقیب کند بلکه باید معرفت را تعقیب کند تا هنرمند گردد؛ پس انترها برای همین فقره همیشه و مدام اجتهاد مینمود و همین فقره موضوع اساسی از نطق مدافعه او میباشد شاید با اینهمه نسبت بشعرای مملکت خود زیاده نگفته باشد یعنی انسان باید در اعمال خود نیک و عادل باشد استحقاق و سزاواری او صرف در همین نقطه باشد که او چیزی را که اشخاص نجیب و عالی مملکتش يك چیزی واقعی و معلوم دار میدانستند آنرا عملی ساخته است. نی چنین نیست؛ سخن واقعی و معلوم دار نمیشد بلکه بکلی نکات جدید و قیمتداری اند که در اینجا بیان میکند و این طور هم



شاهانای مرکز کربلا  
وزارت کربلا

کربلا



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
بیتال جامع علوم انسانی

نیست که سقراط در تدریس مقوله فیلسوفان گذشته را ذکر نکرده باشد؛ « دیمو قریط » هم گفته که ظالمی از مظلومی فجیع تر است چیزی که هر دورا فیلسوف میسازد آنست که هر دو سعی نموده اند تا این فقرات را از روی منطق و مفهوم تاسیس نمایند مگر سوال اصلی ما این است که آیا سقراط يك طرز فلسفی دارد یا خیر؟ فیصله کننده همین سوال است نه اینکه آیا او بر اساس این عمل برای ما يك اصول دینی گذاشته است.

درین خصوص که سقراط اینطور يك طرز داشت محل تردید نیست سقراط صنعت تولید افکار را با صنعت قابله گری ما در خود تشبیه داده است مشاراً الیه معاونت میکرد تا مخاطب بعقل خود معرفت صحیح را درک نماید. وقتیکه معرفت صحیح در مفهوم شیء نباشد پس در جگه قرار گرفته خواهد بود؟ همین مطلب در معرفت طبیعت بهمان اندازه معتبر است که در معرفت اخلاقی معتبر است.

هیچکس انکار کرده نمیتواند که سقراط توجه کلی بقضیه ذیل داشت.

همه اعمال اخلاقی ما باید در هدف عمل از هوش صحیح صادر شود بعد با این تسلیم شد که سقراط کاشف مفهوم اخلاقی بود مفهوم را از حیث هدف کشف نمود یعنی سقراط از حیث بحث مفهوم دانست که تعریف هر مفهوم انسان را باز يك سوال دگر میکشاند و تنها از همین سبب از مفهوم سقراطی يك تصور افلاطونی تنمیه شد ارسطاطالیس نه تنها کشف مفهوم را بلکه کشف اندو کسیون را هم از سقراط میدانند و از تحریرات افلاطون هم همین معلوم میشود البته سقراط بطرز ارسطاطالیس موضوع اندو کسیون را مخصوص مطالعات خود قرار نداده رغبت کلی او در اطراف اخلاقیات مصروف بود اگر شخصی واقعاً میخواهد که اندو کسیون را خوب بفهمد باید تنها يك دیالوک فلاطون را مطالعه کند معنی یونانی و لاطینی این لفظ رهنمائی است بطرف مفهوم بطوریکه از جزئیات نتیجه عمومی بدست بیاید مثلاً:

ا یا ب است یا ج

ا ، ب نیست

پس ا ، ج است

استخراج نتیجه را بطور فوق اندو کسیون میگویند و سقراط همیشه از روی همین نمونه یا امثال آن عمل میکرد مگر خود او این فورمول مجرد را چنانچه می بینیم خود تراش نداده زیرا چنانچه ذکر کردیم سقراط شخص منطقی نه بلکه اخلاقی بوده هدف معاینات او همیشه حصول يك مفهوم اخلاقی بود. سقراط عمومیت را تفحص میکرد و بصورت واحد اکتفا نمی ورزید و قتیکه از او تیغیرون پرسید تقوی چیست و او از موضوعی جواب داد یعنی حکایه از شخصی کرد که متقیانه رفتار نموده بود برایش گفت یاد داری که اینرا از تو پدر سیدم؛ براین یکسان یا دوسان است که از اینقدر متقیان زیاد آموخته شود من خود همان مفهوم را پرسیدم که بتوسط آن همه پرهیزگارها متقی میشوند آیا این بنزد سقراط چگونه دیگر قسم میشود در صورتیکه مشاراً الیه برابر بودن يك عمل را با اخلاق مشروط برین میدانند که آنعمل از معرفت صحیح هدف خود سرزده باشد؛ معیناً سقراط محکم است که هنر قابل آموختن و یا در دیا لوک مرو تا گوراس همان نمایش عجیب و غریب را می بینم که مرو تا گوراس سوفسطائی در مصاحبه با سقراط از تراصف هنر و معرفت انکار کرده میگوید هنر قابل آموختن است و اثبات میکند و سقراط میگوید هنر و معرفت در هر جا یکی است و تدریس نمیشود مگر وقتی که انسان با آسانی تسلیم هم شود که هنر معرفت است چونکه دانستن انسان حتمی است چیزی را که میخواهد همانچیز موافق با اخلاق شود تناقص شدیدی در قول او به نظر می آید که میگوید معرفت قابل آموختن نیست این اختلاف به نظر کسانی که سقراط را واعظ دینی و اخلاقی منسوب میدهند بالکل لا ینحل می آید زیرا سقراط بهمان چیزیکه خودش ناممکن بیان کرده عمل نمیکنند

چه میشود ما مسئله را بطرز خود سقراط بر روی میدان بیندازیم هنر چیست؟ آیا در طی همین سوالی دیگر پنهان نیست

خوبی چه چیز است؟

خوبی در همه جا یکی است خواه در لباس عدالت ظهور کند و خواه در صورت شجاعت و خواه بطور دیگر بروز نماید. اکنون همین سوال اخیر را میگیریم آیا اختلافیکه در فوق ذکر شد بایک دانش عمیقانه منحل نمیکردد؟

بلی لایق است همیشه در شناخت خوبی سعی نمائیم که خوبی چیست مگر به مفهوم انتهائی آن ابدأ نمیرسیم پس باید همیشه يك ادراك قریب تری مطمئن بشویم . و ازین جهت نمیتوان مدارج اراطی کرد و مفهوم خوبی را بکلی برهنه و ساده ساخت ولی چیزی را که بتوسط آن خود را بمعرفت خوبی نزدیک بسازیم میتوان آموخت و ازین طریق خود را نزدیک ساختن بمفهوم خوبی سقراط هرگز انکار نکرده بلکه خود نیز درین مسلك ورزش نموده است .

سو فسطائیهها گمان داشتند که مفهوم خوبی را میدادند و زعم می کردند که توان بتدریس آن جمع دارند مگر سقراط میدانست که تریه انسانها در کشف مفهوم خوبی بحدث يك فاعل مختار کافی است اگر هنر با خوبی در معرفت قرار گرفته باشد پس باید که امکان پذیر گردد و در همه انسانها عادلانه قضاوت بکنند . همه انسانها در معرفت متساویانه و بسیار ترقی نکرده اند ؛ بلی هنوز همه مادر معرفت حقیقی دستی میزنیم و ازان ضرور منتج میگردد که هیچ انسان متکامل یافت نمیشود و تا يك اندازه معین خواه بخواه هر کس گناه بکند از همین نصب العین سینگها و ستونیکها از دانشمند مطلق مایو سند زیرا اینها انسانهای متکامل مطلق میخواهند .

ما میتوانیم نظر باینکه هیچ عمل موجود نیست که بدون معرفت صحیح باخلاق برا بر باشد باید به نظریه سقراط ؛ هیچ کس برضای خود بد نیست . تا يك اندازه تسلیم بنائیم مگر می بینیم که این مرد از محبت که بانسانها داشت این مقوله گفته و با اینهم سعی داشته که مخاطب را در مصاحبه متذکر سازد باینکه غیر متکامل و بمعنی مخصوص دیگر عامی است ؛ این تناقض قول گفته نمیشود زیرا ریشخند مشهور سقراط شامل این نظریه است و بتوسط این نظریه سقراط سو فسطائیههای بیمنز و سفهای نادان را بجهالت خود شان مقرر ساخته بود زیرا بدی را بحدث يك غلطی عریان و رسوا میسازد .  
فروتنی ( که بدون آن ریشخند جنایت میشود ) درین ادم کمبودی نداشت که قریباً هر مذاکره را باعتراف نادانی خود خاتمه میداد .  
با چنین يك شخص که دانش را اساس اعمال میسازد جای حیرت است و قبیحه میشنومیم

خودش نیز يك مسئله بزرگ حیاتی را که خلاف عقل است اهمیت میدهد : چنانچه قبل ذکر نمودیم ملیتوس و آنی توس بسقراط دعوی کردند که الوهیت جدید را رواج میدهد و هم اظهارات خود سقراط را دلیل گرفتند که اکثر از يك دایمونیون حرف زده و گفته است که هر وقت بعملی که روح را زیان داشت اقدام میکردم بایک صدای غیبی اخطار میشدم ( همین صدای خدائی یا غیبی را سقراط دایمونیون میگفت ) ما می بینیم که این شخص عجیب و غریب صرف برای روح خود یعنی برای ابدیت هستی معنوی خود غم میخورد و بس تا وقتی که عمر باخر نرسیده باشد نسبت به بدی کرده از مرگ آسان تر رهایی میابیم باید فکر کنیم و یک دوندۀ خوبی شده از دست این بدترین و یگانه دشمن بشریت ( بدی ) جان بسلامت ببریم : مگر وقتی که این بتوسط معرفت حاصل شود دایمونیون کار نمی آید البته به نزدیک معلم دین عقل که خود را مالک و متصرف دانش مطلق میدانند شمول دایمونیو درینجا مخالفت قول است مگر نزد سقراط که مفاد و صاحب خیال است اینقدر زیاد چیزی نیست : او مسئله عظیم الشان هستی را در اعماق روی خود حس کرده بود که دلیل نارسائی جز ضعف و انتہائی بودن طبیعت بشر نیست شاید سقراط چندان تعجب نمیکرد که چرا خودش تنها صدای دایمونیون را می شنود و ازین متعجب بود که دیگران چرا نمی شنوند

فلاطون در ایولوجی میگوید سقراط را دایمونیون اخطار نکرد که بحضور منصف ها چیزی دیگر بگوید . سقراط نه تنها از شاگردها بلکه از هر انسان همین توقع داشت . سقراط از حد مسئولیت خود برتر بر رفته خوب و بد را باو نگفته باید خود فکر میکرد و دریافت مینمود .

سقراط راجع بمسئله بقا و جاوید همیشه میگفت عادل از مرگ نمیترسد و خودش اینرا در تمام حیات و خصوصاً در مرگ خود ثابت نمود ؛ اگر چه خود را بی گناه میدانست جام زهر را نوشید تا قوانین دولت بجزا گردد و بعقیده خودش لغزش قوانین دولت را پوشیده اهدت ، و سایل فرار سقراط را تهیه نموده بودند و چون قوانین دولت فرار را منع نموده بود سقراط بفرار رضا نداد چه دولت یا حکومت بنزد سقراط اهمیت مخصوصی داشت . بتوسط سقراط عقل اخلاقی بجای خود نزول نمود و اول شخصی است که گفته و



نشان داده که انسان و ماهیت اخلاقی او یکپارچه می باشد. ماهمه در همین حیات جاودانی زیست  
 میتوانیم اگر عدالت را از سعادت برتر بگذاریم!  
 اگر گویند مدارس مختلفه منسوب بسقراط همه از یکدیگر تفریق یافته و جدا گشته در  
 جواب میگوئیم که: بفلاطون، کانت، هیکل، نیز همین ماجرا واقع شده. از فلاطون همینطور که  
 از سطا طالیس جدا گشته فلاطونیهای جدید نیز منفک گردیده اند و از کانت فشته  
 و هر برت بهر طرفی رفته اند در هیکل ها همینقدر بس است که هیکل های راست و  
 هیکل های چپ پیدا شدند.

سقراط در فلسفه چنان عقل عظیم الشان داشته که تنها عقل يك نفر آنرا  
 توضیح داده نمی تواند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی و پژوهشی  
 فصلنامه علمی و پژوهشی  
 حکمت و شعر

بوعلی اندر غبار نایقه کم دست روی بردم عمل گرفت  
 این فرو تر رفت و نا گوهر رسید آن بگردابی چو خس منزل گرفت  
 حق اگر سوزی ندارد حکمت است  
 شعر میگردد چو سوز از دل گرفت  
 علامه دا کتر « اقبال »